

## بررسی تطبیقی اشعار حافظ و امرسن

دکتر محمود فتوحی رودممعینی<sup>۱</sup>

زهره تائبی<sup>۲</sup>

### چکیده

تأثیر شعر فارسی بر ادبیات آمریکا از مباحثی است که تا کنون کم‌تر مورد توجه کسانی که در زمینه ادبیات تطبیقی تحقیق کرده‌اند، قرار گرفته است. موضوع مقاله حاضر بررسی تأثیر حافظ شیرازی بر شاعر رماتیک و فیلسوف تعالی‌گرای آمریکایی، رالف والدو امرسن است. این پژوهش، نخست به اختصار زندگی و چارچوب فکری و سبک ادبی امرسن را معرفی می‌کند و چگونگی آشنایی وی با حافظ را از طریق متن‌های میانجی آلمانی نشان می‌دهد. بخش دوم مقاله، شخصیت حافظ را در چشم شاعر-فیلسوف آمریکایی بررسی می‌کند و به ارزیابی کیفیت ترجمه‌های امرسن از اشعار حافظ می‌پردازد. در بخش پایانی از طریق بررسی تطبیقی اشعار امرسن و حافظ، همسانی‌های فکری و سبکی دو شاعر و میزان تأثیر امرسن از حافظ، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. تأثیر پذیری امرسن از حافظ نه تنها در مضامین و صور خیال، بلکه در چارچوب فکری او نیز به چشم می‌خورد. این همگونی‌ها با ارجاع به مقالات و اشعار امرسن و تطبیق آن‌ها با اشعار حافظ نشان داده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** حافظ شیرازی، امرسن، ادبیات آمریکا، تأثیر ادبیات شرق بر غرب.

جستارهای ادبی - مجله علمی - پژوهشی، شماره ۱۶۹، تابستان ۱۳۸۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد footohirud @ yahoo . com

۲- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) Z.Taebi @ gmail . com

## مقدمه

در مطالعات و پژوهش‌های انجام گرفته درباره تأثیر ادبیات شرق بر غرب یکی از مباحثی که کمتر بررسی شده تأثیر شعر فارسی بر ادبیات آمریکاست. انگیزه‌های توجه آمریکائیان به شرق با آن چه که توجه اجداد اروپایی آنان را جلب کرده بود، فرق داشت. محصول این فصل مشترک جدید نیز با آن چه که قبلاً در اروپا تجربه شده بود، متفاوت بود. مهم‌ترین تأثیر شعر فارسی بر ادبیات آمریکا را در ترویج نوعی بینش عرفانی به نام تعالی‌گرایی<sup>(۱)</sup> در قرن نوزدهم آمریکا، می‌توان یافت. پایه‌گذار این مکتب، شاعر و فیلسوف رمانتیک آمریکایی، رالف والدو یرسُن<sup>(۲)</sup> و گروهی از همفکران او در ایالت نیوانگلند در آمریکا بودند. هدف مقاله حاضر، بررسی تطبیقی اشعار حافظ شیرازی با اندیشه‌ها و اشعار یرسُن شاعر قرن نوزدهم آمریکاست. برای دستیابی به این مقصود چهار موضوع را به بحث می‌گذارد:

۱. یرسُن چگونه با حافظ آشنا شد و متن‌های میانجی این شناخت کدامند؟

۲. کدام جنبه از شخصیت حافظ توجه این شاعر-فیلسوف آمریکایی را به خود جلب کرد؟

۳. ترجمه‌های یرسُن از اشعار حافظ از چه کیفیتی برخوردار است؟

۴. همسانی‌های فکری و سبکی دو شاعر و تأثیر یرسُن از حافظ چقدر است؟

## پیشینه تحقیق

درباره حافظ و یرسُن، پژوهش‌های پراکنده‌ای به زبان فارسی و انگلیسی موجود است. شجاع‌الدین شفا (۱۳۳۱) بخشی از شعرهای یرسُن را به فارسی ترجمه کرد. جهان‌پور در دو مقاله (۱۳۵۸ و ۱۳۶۸) ضمن بحث از «تأثیر ادبیات شرقی در ادبیات اروپایی و آمریکایی» اشاره‌ای به تأثیر ادبیات فارسی بر یرسُن کرده و در مقاله «حافظ و امرسن» از علاقه و ارادت امرسن نسبت به حافظ یاد کرده است. قادری (۱۳۷۸) نیز در مقاله‌ای به طور خاص «تأثیر ادبیات فارسی بر نهضت

تعالی‌گرایی آمریکا» را به بحث گذاشته و از تأثیرپذیری امرسن از شعر فارسی و حافظ یاد کرده است.

در زبان انگلیسی نیز تحقیقات مختلفی انجام شده به ویژه در مطالعات امرسن‌شناسی همیشه از حافظ و تأثیر وی بر امرسن یاد شده، اما دقایق متنی و جزئیات پیوندهای متنی امرسن با حافظ و شیوه آشنایی‌اش با شعر فارسی و میزان آشنایی‌اش با زبان فارسی و شعر حافظ چندان با دقت کاویده نشده است. در میان پژوهشگران انگلیسی جان. دی. یوحنا (۱۹۷۷) در بخش‌هایی از کتاب گستره شعر پارسی در انگلستان و آمریکا<sup>(۳)</sup> (صص ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۵) به تأثیرپذیری امرسن از حافظ اشاره کرده است. منصور اختیار (۱۹۷۹) نیز در کتاب امرسن و ایران<sup>(۴)</sup> از علاقه فزاینده امرسن به تصوف ایرانی سخن گفته است. همچنین آرتر کریستی در کتاب مفصل شرق در مکتب تعالی‌گرایی آمریکا (۱۹۶۳) به خصوص در بخش ضمیمه آن به تأثیر فرهنگ شرق و شاعران ایرانی بر مکتب تعالی‌گرایی آمریکا و امرسن، پرداخته است.

بررسی‌های موجود به طور عمده به کلیاتی درباره این موضوع پرداخته‌اند و لازم است نسبت‌های فکری و سبکی حافظ و امرسن با تأمل بیشتر و مبتنی بر دقایق و جزئیات بررسی شود. در بررسی تطبیقی حافظ با امرسن باید دید تلقی امرسن از شخصیت و اندیشه حافظ - که از طریق ترجمه‌های آلمانی حاصل کرده - تا چه اندازه با آنچه در تاریخ ادبیات فارسی در باره حافظ گفته‌اند همخوانی دارد. پس از بررسی این دو محور با استناد به مجموعه کامل آثار امرسن (چاپ ۱۹۰۳-۴) به چگونگی تأثیر اشعار حافظ بر طرز تفکر و پیش‌وی و میزان شباهت‌های مضامین و صور خیال این دو شاعر پرداخته خواهد شد.

### امرسن کیست؟

امرسن در خانواده‌ای مذهبی در شهر باستن آمریکا به دنیا آمد. پدرش کشیش بود که در هشت سالگی او را از دست داد و با فقر و تنگدستی به تحصیلاتش ادامه داد. وی در دانشکده الهیات

دانشگاه هاروارد درس خواند. سپس کشیش شد و کلیسای یونیتارین<sup>(۵)</sup> در شهر باستن را به مدت سه سال اداره کرد. اما به دلیل مخالفت با قواعد خشک مذهبی و تعصبات سنتی کلیسا از مقام خود استعفا داد.

سپس راهی اروپا شد و با مشاهیر اروپا از جمله ویلیام وردزورث و کالریج، پایه‌گذاران شعر رمانتیک انگلستان و فیلسوف خوش‌بین و ایده‌آلیست قرن نوزدهم تامس کارلایل (Thomas Carlyle) دیدار کرد و تا پایان عمر به دوستی و مکاتبه با وی ادامه داد. همچنین با فیلسوفان دیگری مثل کانت و جان استوارت میل آشنا شد. در فرانسه تحت تأثیر دیدگاه‌های فلسفی ماتین<sup>(۶)</sup> قرار گرفت و از او سبک درون‌گرایانه و در عین حال ساده و گفتاری را آموخت. در مقاله‌ای که بعدها به نام او نوشت، شک فلسفی او را تحسین کرد و آن را نشانه قدرت فکری انسان دانست. تحت تأثیر این فیلسوف اعتقاد به خدای شخصی را کنار گذاشت. در آلمان با نظریات دانشمند سوئدی که بعدها به فلسفه روی آورد، به نام سوئیدنبرگ (Swedenborg) آشنا شد و تحت تأثیر ایده‌آلیسم فکری و حکمت متعالیه وی قرار گرفت. حاصل تمام این تأثیرات رسیدن به نوعی بینش جدید بود که بر اساس آن از کلیه دیدگاه‌های سنتی و تعصبات بی‌دلیل مذهبی و نگرش‌های معمول درباره خدا و روح انسان دست شست.

در همین دوران رواج مکتب رمانتیسم در اروپا، توجه غربیان را به ادبیات شرق، درون‌نگری و عرفان شرقی جلب کرده بود. عرفان شرق دور، مکاتب بودایی، هندوئیسم و تصوف ایرانی با درون‌گرایی رمانتیک‌ها و کشف اسرار و رموز نهفته در عالم مادی همخوانی بسیار داشت. در همین دوران ایمرسن در سفرش به اروپا، علاوه بر شاعران، نویسندگان و فیلسوفان اروپا، با آرا و اندیشه‌های عرفانی شرق نیز آشنا شد. او شرق را از نظر معنوی پربارتر و قوی‌تر از غرب یافت، آن قدر تحت تأثیر فرهنگ شرق و هندوئیسم قرار گرفته بود که هموطنانش او را «برهمای باستن» نامیدند. در این دوران در دفتر خاطراتش می‌نویسد:

«من در انگلستان به جستجوی طعم جذّاب شرق‌شناسی هستم. برای درک زندگی خودخواهانه من، که از امور بی‌ارزش فراهم آمده و وابسته تمدنی مادی است، و از اندیشه‌ها نفرت دارد، هیچ دارویی شفابخش‌تر از تساهل شرقی نیست» (Emerson, ۱۹۰۳-۴: V, ۲۵۸).

امرسون پس از بازگشت از اروپا، در شهر کوچک کانکرد از توابع ایالت نیوانگلند اقامت گزید و مکتب جدید تعالی‌گرایی را در آنجا پایه‌گذاری کرد.<sup>(۷)</sup> وی برای القای مفاهیم عرفانی مورد نظرش علاوه بر ارائه سخنرانی، دست به کار نوشتن مقالات و رسالات فلسفی و سرودن شعر شد. نوشته‌های وی غالباً رنگ عرفانی و حسی دارد و مخالفت او با فلسفه مادی، دفاع از آزادی فکری و آزادمنشی را نشان می‌دهد. حقیقت‌جویی و اعتقاد به حقیقت برتر که وی آن را (روح جهان Over soul) نام می‌نهد، یکی از ارکان اصلی فلسفه تعالی‌گرایان است که در رساله «طبیعت» به طور مفصّل درباره آن توضیح می‌دهد. آثار کامل این شاعر را، پسرش در دوازده جلد در سال ۱۹۰۴ گردآوری و منتشر کرد.

#### چگونگی آشنایی امرسون با حافظ

در تاریخ ادبیات آمریکا، امرسون نخستین ادیب آمریکایی است که عنایت خاص و جدی به ادبیات فارسی داشت و بسیاری از شاعران ایرانی مثل بابا طاهر، خیّام، انوری، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، ابن یمین، عماد الدّین نسیمی، شاه نعمت الله ولی، جامی، هلالی و ... را به آمریکاییان شناساند. وقتی نخستین ترجمه آمریکایی گلستان سعدی (۱۸۶۵) به قلم فرانسیس گلاوین آماده نشر شد از او خواستند تا مقدمه‌ای بر آن بنویسد؛ در آن مقدمه و در شعرها و مقالاتش از حافظ و سعدی تجلیل شایانی کرد. امرسون در مقاله «درباره شعر فارسی» پیش از ترجمه فیتزجرالد پیش‌بینی کرده (احتمالاً از قول هامر) که خیّام و عطار با استقبال زیادی در غرب مواجه خواهند شد (Emerson, ۱۹۰۳-۴: VIII, ۲۳۷).

مطالعات اِمرُسُن دربارهٔ اسلام گسترده و غنی بود. تصوف یکی از شریان‌هایی است که ذهنیت عارفانه اِمرُسُن را شکل داده است. در کتابخانه شخصی اِمرُسُن، ترجمه کتاب کیمیای سعادت امام محمد غزالی (نیویورک، ۱۸۷۳) دیده شده است (Almansour, ۲۰۰۵: ۹۱). اِمرُسُن نقل کرده که چگونه پدرش با وحی و الهام و شعر شرقی آشنا شده است (Maulsby, ۱۹۱۱: ۱۴۱). وی شخصیت زردشت، حافظ، سعدی و دیگران را در هم می‌آمیزد، زیرا آنها همگی در یک معنی مردان قهرمان هستند (همان: ۱۴۲). برای یافتن راه حل مسأله شر که دغدغه همیشگی‌اش بود سراغ وحدت شرقی رفت و دریافت که آن مفهوم، چیزی است ورای دوگانه انگاری‌های خیر و شر و فراتراز دوگانگی خدا و شیطان. او شر را ناشی از عدم نیکی و خیر می‌داند چنان که تاریکی نتیجه عدم نور است.

عشق به آزادی و زیبایی او را با گوته آشنا کرد. آشنایی با گوته و دیوان شرقی - غربی<sup>(۹)</sup> (۱۸۱۸) و تأثیر جادویی حافظ برگوته، پنجره جدیدی به سوی شعر و ادبیات فارسی در زندگی اِمرُسُن گشود. گوته به تقلید از حافظ مجموعه اشعارش را دیوان نامیده بود. دیوان شرقی - غربی سروده گوته مشتمل بر دوازده کتاب بود که با اسامی فارسی نام گذاری شده بود، مانند مغنی‌نامه، ساقی‌نامه، رنج‌نامه، حکمت‌نامه، حافظ‌نامه و غیره. این اشعار به همراه خلاصه تحقیقات گوته درباره شرق و به‌ویژه ایران و شاعران بزرگ ایرانی در بخش پایانی دیوان شرقی - غربی برای اِمرُسُن بسیار جالب و الهام‌بخش بود.

پیش از گوته، انگلیسی زبان‌ها با شعر فارسی از طریق ترجمه‌های مختلفی آشنا شدند که از قرن هفدهم توسط سرتامس هاید (Sir Thomas Hyde) استاد زبان عربی و کتابدار کتابخانه آکسفورد شروع شده بود. نشریه جنگ آسیایی که در هند منتشر می‌شد و انتشار مجموعه آثار ویلیام جونز<sup>(۱۰)</sup> در سال ۱۷۷۹ و نیز ترجمه مؤثر ادوارد فیتز جرالذ از رباعیات خیام تأثیر چشمگیری در ترجمه آثار فارسی در انگلستان داشت. اما باید گفت که نقطه اوج تأثیرگذاری حافظ بر اروپاییان انتشار دیوان شرقی گوته بود.

گفته بر اساس ترجمه غزل‌های حافظ به زبان آلمانی توسط هامر پورگشتال<sup>(۱۱)</sup> (۱۷۷۴-۱۸۵۶) شرق‌شناس اتریشی با حافظ آشنا شد. هامر که از طریق فرهنگ عثمانی مجذوب حافظ شده بود و در سال ۱۸۱۳ کل دیوان حافظ را به نثر روان آلمانی ترجمه و منتشر کرد، بسیار زود با استقبال آلمانی‌ها روبرو شد. ترجمه وی شامل ۵۷۶ غزل، ۶ مثنوی، ۲ قصیده، ۴۴ قطعه و ۷۲ رباعی بود. مقدمه وی بر کتاب *گزیده شعر فارسی* (۱۸۳۶)<sup>(۱۲)</sup> نیز خطاب به حافظ است. گفته نبوغ حافظ را از لابه لای ترجمه‌های هامر کشف کرد و همین ترجمه بود که الهام‌بخش گفته در *سرودن دیوان شرقی* شد.

شیفتگی گفته به حافظ، اِمرسُن را تحت تأثیر قرار داد و این شاعر آمریکایی از طریق شعر گفته و ترجمه‌های آلمانی، شاعر شیراز را کشف کرد. تأثیر حافظ بر گفته با زندگی عاشقانه اش پیوند داشت، اما اِمرسُن از رهگذر جستجوهای عمیق فلسفی و ادبی اش، حافظ را کشف کرد. اِمرسُن در بخش آغازین مقاله «شعر فارسی»<sup>(۱۳)</sup> جایگاه برجسته‌ای برای هامر قائل شده و نیز در توضیح کوتاهی بر «از شعر فارسی حافظ»<sup>(۱۴)</sup> تصریح کرده که شعر حافظ یا لسان الغیب را از طریق هامر پورگشتال خوانده است.

اِمرسُن در ۱۸۳۵ دیوان حافظ ترجمه هامر را خواند و بعدها دست به کار ترجمه غزل‌ها شد و از ترجمه رباعیات خیام توسط فیتز جرالذ نیز الهام گرفت. ترجمه واژه به واژه را آغاز کرد، هفتصد بیت از ترجمه آلمانی هامر را به انگلیسی ترجمه کرد، دوباره روی آنها کار کرد، آنها را با وزن و قافیه و صناعات ادبی آراست، بخش‌بندی کرد و سبکی درآمیخته ساخت.

#### حافظ در چشم اِمرسُن

نام حافظ در مجموعه کامل آثار اِمرسُن (نثر و شعر) بیش از ۹۰ بار آمده است. دلدادگی اِمرسُن به حافظ تا حدی است که در مقاله «درباره شعر فارسی»، او را «شاهزاده شاعران» می‌نامد (همان: ۲۵۱)؛ این لقب در فرهنگ اروپایی به عالی‌ترین شخصیت‌های ادبی اطلاق می‌شود. امرسن مقام حافظ را چندان بالا می‌برد که فرهنگ ایرانی را مشتق از کتاب حافظ می‌داند؛ زیرا به باور وی در

مقاله «کتاب‌ها» «تمام ملت‌ها فرهنگ خود را از یک کتاب واحد گرفته‌اند، مثل کتاب مقدس که شاهکار ادبی و مذهب بخش‌های بزرگی از اروپا بوده، یا کتاب حافظ نابغه برجسته ایرانی و کنفوسیوس چینی و سروانتس اسپانیایی» (Emerson, ۱۹۰۳-۴: VII, ۱۴۹) یکی از رباعیات (quatrains) امرسن به گویاترین وجه جایگاه بلند حافظ در ذهن این شاعر آمریکایی را بیان می‌کند.

ΑΔΑΚΡΥΝ ΝΕΜΟΝΤΑΙ ΑΙΩΝΑ

الهیة شعر لیخند زنان گفت:

'A new commandment,' said the smiling

پندی تازه به فرزند دل‌بندم

Muse,

مبادا که موعظه کنی

'I give my darling son, Thou shalt not preach!'-

لوتر<sup>۱</sup> و فوکس<sup>۲</sup> و بومه<sup>۳</sup> و سوئیدنبرگ<sup>۴</sup> رنگ باختند

Luther, Fox, Behmen, Swedenborg, grew pale,

اما حافظ و شکسپیر با گروه کر خوانندگان خویش

And, on the instant, rosier clouds upbore

در میان ابرهای ارغوانی شتابان، دلیرانه می‌درخشیدند.

Hafiz and Shakspeare with their shining choirs.

(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۲۹۷)

### کیفیت ترجمه‌ها

درک فرهنگ شرقی و انتقال هوشمندانه آن به فرهنگ آمریکایی کار امرسن بود. نخست این که وی توانست پیوند مقبولی میان عرفان ایرانی و تعالی‌گرایی برقرار کند. علاوه بر این در انتقال سبک و محتوای شعر حافظ به زبان انگلیسی موفق بود، زیرا وسواس خاصی در ترجمه داشت و با

۱. مارتین لوتر (Luther) پایه گذار فرقه پرستان، در قرن شانزدهم در آلمان.

۲. فوکس (Fox) ناراضی سیاسی در قرن پانزدهم انگلستان که بر علیه مجلس انگلستان توطئه کرده بود.

۳. یاکوب بومه (Jacob Bohme, ۱۶۲۴-۱۵۷۵) عارف آلمانی که تاثیر آرا و اندیشه هایش در انگلستان و هلند تا قرن نوزدهم ادامه داشت. مشهورترین کتاب وی راز بزرگ (The Great Mystery) نام دارد. امرسن نام این فیلسوف را به جای Behmen, Bohme نوشته است.

۴. سوئیدنبرگ (Swedenborg) دانشمند و فیلسوف سوئدی (۱۷۷۲-۱۶۸۸)



انتخاب وزن و قافیه مناسب و نمادپردازی‌های مشابه که از ذوق هنری و قوه خلاقه شاعری وی مایه می‌گرفت روح شعر شرقی را به خوانندگان انگلیسی منتقل کرد. شاید به دلیل دقت علمی و آکادمیک بوده که امرسن برای شعرهایی که از حافظ ترجمه کرده نام «از شعر فارسی حافظ» را برگزیده است؛ یعنی حافظ آنچنان که در فارسی هست. گویی تلاش وی بر این بوده تا ترجمه‌ای از شعر حافظ به دست دهد که هیچ جنبه‌ای از آن نادیده گرفته نشود و به اصل شعر نزدیک باشد. در ترجمه‌های امرسن از ساقی نامه حافظ در شعر «از شعر فارسی حافظ یک» و ابیاتی که در مقالاتش آورده گاه و سواس امانتداری به چشم می‌خورد. «از شعر فارسی حافظ یک» در واقع ترجمه بخش زیادی از ساقی نامه حافظ است، اما ترتیب ابیات در ترجمه امرسن با ترتیب نسخه فارسی ساقی نامه حافظ تفاوت دارد.

From the Persian of Hafiz I	از شعر فارسی حافظ یک
Butler, fetch the ruby wine,	بیا ساقی آن می‌که حال آورد
Which with sudden greatness fills us	کرامت فزاید کمال آورد
Pour for me who in my spirit	به من ده که بس بی دل افتاده ام
Fail in courage and performance;	وزین هر دو بی حاصل افتاده ام
Bring the philosophic stone,	بیا ساقی آن کیمیای فتوح
Karunes treasure, Noah's life	که با گنج قارون دهد عمر نوح
Haste, that by thy means I open	بده تا به رویت گشایم باز
All the doors of luck and life	در کامرانی و عمر دراز
Bring me, boy, The Water	بیا ساقی آن آتش تابناک
Zoroaster sought in dust.	که زرتشت می‌جویدش زیر خاک
To Hafiz reveling 'tis allowed	به من ده که در کیش رندان مست
To pray to Matter and to Fire	چه آتش پرست و چه دنیا پرست (حافظ، ۱۳۷۷: ۳۷۷)

امرسن در برخی از اشعارش مثلاً در «از شعر فارسی حافظ یک و دو» واژه‌های فارسی دیو (Dew)، حوری (Houri) و فقیر (fakeer) را عیناً به کار برده که احتمالاً معادل دقیقی برای آنها در زبان انگلیسی نیافته است. گاهی این واژگان آن قدر برای او مأنوس به نظر می‌رسد که دلیلی برای یافتن معادل انگلیسی ندیده و کلمه فارسی را در متن شعر خود نشانده است. برای مثال در شعر «ایام» (۱۸۵۲)، سکوت و حرکت آرام و بی صدای گذشت ایام را به «درویشان پابره‌نه» تشبیه کرده است:

<p>Days Daughters of Time, the hypo critic Days, Muffled and dumb like barefoot <u>dervishes</u>, And marching single in an endless file ... (Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۲۲۸)</p>	<p>ایام دختران زمان، ای روزهای فریبنده آهسته و گنگ مانند درویشان پابره‌نه در صفی پایان ناپذیر یک به یک، گام بر می‌دارید...</p>
---	--

در «از شعر فارسی حافظ دو» گاهی ابیات را آزادانه ترجمه کرده و هنگامی که با بخش‌های ترجمه‌ناپذیر شعری رو به رو شده، به برگردان مفهوم کلی شعر اکتفا کرده است؛ برای مثال در ترجمه این بیت حافظ: «از آن ماست بهشت، تو ای خداشناس برو / که مستحق کرامت گناه کارانند» می‌نویسد که معنای آن این است:

<p>Of Paradise, O hermit wise Let us renounce the thought. Of old there in our names of sin Allah recorded not. (Emerson, ۱۹۱۸ : ۱۴۸)</p>	<p>«بهشت از آن ماست ای زاهد عاقل، بگذار این اندیشه را ندیده بگیریم گناهان گذشته ما را خداوند ثبت نکرده است.»</p>
---	--

اِمرسِن چون فارسی نمی دانسته در بازنویسی نام‌های خاص فارسی ناگزیر عین آوانگاری آلمانی  
هامر را آورده که گاه برای خواننده فارسی زبان به دشواری قابل فهم است. برخی نام‌های خاص به این  
صورت آوانگاری شده است:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شمارهٔ دوم	جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)				۵۶
Buchara	بخارا	Mazinderan	مازندران	Dervise	درویش
Rustem	رستم	Chiam	خیام	Schiraz	شیراز
Sohra	زهره	Menutscheher	منوچهر	Enweri	انوری
Jamschid	جمشید	Medschnun	مجنون	Dschelaleddin	جلال الدین
Mazinderan	مازندران	Bisurdschimih	بوذرجمهر	Dschami	جامی

می‌دانیم که هامر پورگشتال فارسی را در استانبول با لهجهٔ ترکی آموخته است. دلیل این تغییرات آوایی در نام‌های فارسی، انتقال آنها به دستگاه آوایی زبان ترکی و از ترکی به آلمانی است؛ اِمِرْسُن نام‌های فارسی را به همان صورت آلمانی شده نقل کرده است.

در مقالهٔ «تاریخ» نام حافظ را همراه شاعران بزرگ جهان ازوپ، هومر، اریستو، چاوسر، اسکات آورده و به نادرست از فابل‌های حافظ در کنار حکایات آن شاعران یاد کرده (Emerson, II, ۳۰: ۴-۱۹۰۳، حال آنکه در آثار حافظ هیچ حکایتی وجود ندارد. در طولانی‌ترین ترجمهٔ اِمِرْسُن که *ساقی‌نامه* حافظ است نیز خطاهایی به چشم می‌خورد. برای نمونه ضرب‌المثل رایج فارسی که «کسی که دنیا را ترک گفته، هرگز به آن بر نمی‌گردد» را اِمِرْسُن در ترجمهٔ هامر دیده و آن را به شکلی نادرست چنین برگردانده است:

When thou goest, come not back / «وقتی که این دنیا را ترک گفتی هرگز به آن برنگرد».

احتمالاً این اشتباه، ناشی از ترجمهٔ نادرست هامر، مترجم آلمانی حافظ است. در بیت دیگری که شاعر می‌گوید: «داریوش‌های فراوانی بودند که دنیا را فتح کردند اما اکنون همهٔ آنان در گذشته‌اند». اِمِرْسُن این گونه ترجمه کرده است: «اما از آن جا که اینان جان سپرده‌اند / می‌اندیشی که هرگز نبوده‌اند؟» (یوحنا، ۱۹۷۷: ۱۵۷).

با وجود این کاستی‌ها و خطاها که بخش زیادی از آنها به ترجمهٔ آلمانی مربوط است، می‌توان گفت که اِمِرْسُن چه از طریق ترجمهٔ اشعار فارسی و چه با شعرها، مقالات و سخنرانی‌های

دانشگاهی اش درباره شعر و ادب عرفانی فارسی، نگاه آمریکائیان و انگلیسی زبانان را نسبت به ادبیات ایران دگرگون کرد. گرچه فارسی نمی دانست و خطاهایی در آثارش هست اما رویکرد سطحی نگر و ساده رایج در مطالعات شرق شناسی بویژه در تصوف و عرفان ایرانی را ژرفا بخشید و میان اندیشه های خویش و مفاهیم عرفانی شعر فارسی پیوند استواری برقرار کرد. در حقیقت امرسن رویکرد سطحی و تقلیدی به ادبیات فارسی را به بررسی واقع بینانه و آکادمیک تبدیل کرد (جهان پور، ۱۳۵۸: ۲۸۲).

#### اندیشه های مشابه و مشترک

اندکی تأمل در زندگی این دو شاعر، شباهت های زیادی در منظومه فکری آن دو را در زمینه های نقد مذهب ظاهری، ریاستی، مخالفت با قشریگری، ایمان جهانی، عشق، تقدیر و ... آشکار می کند.

**نقد زمینه مذهبی:** هر دو شاعر پیش زمینه ای مذهبی دارند. اِمرسِن درس دینی خوانده بود، کشیش بود و موعظه می کرد. حافظ نیز بحث کشف و تفسیر کشف می کرده و قرآن را با چهارده روایت از بر می خوانده است. حافظ در ابیات زیادی بر وعظ و واعظی تاخته و خود را از آنها بی نیاز دانسته است:

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما / با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم (حافظ، ۱۳۸۶: ۱۲۴۲)

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ / اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد (همان: ۴۶۸)

واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن / در حضورش نیز می گویم نه غیبت می کنم (همان:

۱۱۶۳)

چنان که در رباعی (نک. حافظ در چشم/ امرسن) که در همین مقاله ذکر آن گذشت، اِمرسِن نیز درخشش شاعران را بیشتر و ماندگارتر از واعظان می داند.

نقد زهد و ریا: وجه مشترک دیگر این دو شاعر آن است که از جمود فکری، قشری مسلکی و ریاکاری رایج در جامعه خویش ناخشنود و ملول بودند. بسیاری از نکاتی که امیرسن در سخنرانی‌هایش به آن می‌پردازد، شبیه انتقادهای حافظ از واعظ و مسجد، صومعه، زهد فروشی و عرفان بی‌روح است. امیرسن در سخنرانی‌اش با عنوان «پژوهشگر آمریکایی» در دانشگاه کمبریج به سال ۱۸۳۷ آورده است:

امروزه چه در انجام آداب مذهبی و چه در تحقیقات علمی، روح اصلی عمل از بین رفته و فقط پوسته ظاهری آن باقی مانده است. همه چیز به طور سطحی و پویشی انجام می‌شود. حاصل آن برای نسل جوان ما چه خواهد بود؟  
[سپس به جوانان توصیه می‌کند] به دنبال استقلال اندیشه و فکر بدون محدودیت با چهارچوب‌هایی در سطح جهانی باشید، از هیچ چیز نهراسید و جسارت داشته باشید.

(Emerson (1836) in Foester, 1971: 306)

شبیه این نکته را حافظ (همان: ۴۱۷) می‌گوید:

ز زهد خشک ملولم، بیار باده ناب / که بوی باده مدامم دماغ تر دارد

در غزلی دیگر (همان: ۱۹۵) می‌گوید:

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس / ملالت علما هم ز علم بی عمل است

عشق: علاوه بر صدای اعتراض آمیز، نگاه عارفانه این دو شاعر نسبت به عشق نیز، نگاهی مشترک است. البته عشق مضمون جدیدی نیست که فقط در آثار حافظ و امیرسن آمده باشد؛ اما اصل مشترکی که بنیاد جهان‌بینی هر دو شاعر را شکل می‌دهد، اعتقاد به وحدت و یگانگی عشق در همه ادیان و اقوام است. برای این دو شاعر وجود خدا محدود به جایگاهی خاص نیست، پرستش و نیایش خدا به هر اسم، به هر زبان و هر مذهبی جایز است. چنان که حافظ (همان: ۲۷۵) می‌گوید:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست / هر جا که هست پرتوی روی حبیب هست

آن جا که کار صومعه را جلوه می‌دهند / ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

در دنیای امرسن و حافظ عشق بر همه چیز سایه افکنده است، هر دو شاعر عشق را سرچشمه هستی، زیبایی و فضیلت می‌دانند و آن را پرتوی از وجود نیرویی لایزال. آن چنان که از اشعار این دو شاعر بر می‌آید، برای حافظ دل انسان مرکز هستی است و برای امرسن روح او، در عین حال هر دو معتقدند تنها عشق موجب تعالی انسانی می‌شود. از دید حافظ عشق وسیلهٔ تطهیر و تلطیف روح بشر است، چنان که او را چرخ زنان به خلوت گه خورشید می‌رساند. عشق کیمیایی است که مس وجود انسان را به طلا تبدیل می‌کند:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی      تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

(همان: ۱۵۶۹)

در اشعار امرسن نیز این تعالی‌بخشی عشق در شعری با نام «همه چیز را به عشق ببخش» (Give all to love) (ج ۹، صص ۹۰-۹۲) به چشم می‌خورد.

Give all to love;	همه چیز را به عشق ببخش
Obe thy heart;	اطاعت قلب خویش کن
Friends, kindred, days,	دوستان، خویشان، روزگار
Estate, good-fame,	دارایی، شهرت
Plans, credit and the Muse,—	آرزوها، آبروها و الههٔ شعر —
Nothing refuse.	از هیچ چیز دریغ مکن
T is a brave master;	عشق سلطانی است دلیر
Let it have scope:	راه را برو باز کن
Follow it utterly,	و دنبالش برو
Hope beyond hope:	امید فراتر از امید
High and more high	بالا و بالاتر
It dives into noon,	در خورشید فرو می‌رود
With wing unspent,	با بال خستگی‌ناپذیر
Untold intent;	
But it is a god,	
Leave all for love;	

قصدهش را نگفته

اما او خداست

همه چیز را به عشق بسپار

إمرسن در پایان این شعر مانند حافظ، جنبه‌های زمینی عشق را به مظاهری از عشق آسمانی تبدیل می‌کند، به مخاطب شعرش توصیه می‌کند که کنار یاری جوان به کسب لذت از زندگی پردازد، او را چون جان خود دوست بدار و سرشت پاک او را درک کن، تا به این حقیقت برسی که:

Though thou loved her as thyself,  
As a self of purer clay,  
Though her parting dims the day,  
Stealing grace from all alive;  
Heartily know,  
When half-gods go,  
The gods arrive.

گرچه او را چون جان خود دوست داشتی  
چونان روح خاک رس ناب  
گرچه جدایی از او روز را تیره و تار می‌کند،  
اما اگر از تمام زندگان نگاه برگیری  
به خوبی در خواهی یافت  
که وقتی نیمه خدایانی مثل او بروند  
خدایان (کامل) خواهند آمد.

(Emerson (۱۸۴۷), IX, ۱۹۰۳-۴: ۹۰-۹۲)

عشق در نظر امرسن همان منزلتی را داراست که حافظ از آن یاد می‌کند:

جناب عشق بلند است همی حافظ / که عاشقان ره بی‌همتان به خود ندهند (حافظ، همان: ۶۹۱)

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است / کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد (همان:

۴۳۲)

آن چه إمرسن در تجربه عشق به مخاطبش توصیه می‌کند برگردانی است از توصیه حافظ

(همان: ۱۵۴۴):

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوس است عیش با آدمئی چند پری زاده کنی

باده عرفانی: بعضی از اشعار إمرسن با رشته‌هایی بسیار آشکارتر با غزلیات حافظ پیوند خورده‌اند.

یکی از این نمونه‌ها شعر «باکس» (۱۸۴۷) (Bacchus) است که پژواک صدای حافظ در آن مشهود



است. «باکس» در اسطوره‌های یونان، به رب‌النوع شراب و سرمستی اطلاق می‌شود و در تصاویر نمادین یونانی، همیشه حلقه‌ای از برگ‌های تاک انگور بر سر دارد. در این شعر خدای شراب، نمادی از منبع الهام شاعرانه است که با مستی‌اش شاعر را به کمال مطلوب شعری می‌رساند، به همین جهت سراسر شعر در ستایش باده و شراب سروده شده است. سخنگوی شعر، باکس را مورد خطاب قرار داده و از او شراب ناب می‌خواهد، شرابی که اندوه دل را بزدايد، خمر بهشت و باده ازل و الست که در روح هستی جریان یابد، راز دهر و سر عالم را بیان کند. مثل خورشید بدرخشد، و به شاعر آرامش بخشد. شعر باکس نشان می‌دهد، ایمرسن برداشت عارفانه حافظ از باده، می‌گساری، سرمستی، وجد و وصل را به خوبی دریافته و پی برده است که ورود به عالم مستی بدون گسستن از تعلقات دنیایی امکان‌پذیر نیست. شعر این گونه آغاز می‌شود:

“Bacchus”

BRING me wine, but wine which never grew  
In the belly of the grape,  
Or grew on vine whose tap-roots, reaching  
through  
Under the Andes to the Cape,  
Suffer no savor of the earth to scape.

“الهة شراب”

برایم شرابی بیاور  
نه از آن دست که از بطن انگور باشد  
یا آن که بر تاقی روییده باشد که ریشه‌اش  
از رشته کوه‌های آند تا دشت‌های آفریقای جنوبی را  
دویده،

Let its grapes the morn salute

From a nocturnal root,

Which feels the acrid juice

Of Styx<sup>1</sup> and Erebus;<sup>2</sup>

And turns the woe of Night,

By its own craft, to a more rich delight.

...Give me of the true,—

Whose ample leaves and tendrils curled

Among the silver hills of heaven

Draw everlasting dew;

تا تمامی طعم‌های زمینی را چشیده و در خود جمع کرده  
باشد

شرابی می‌خواهم از تاقی که

ریشه‌اش شب را درنوردیده باشد

و به صبح سلام کند

شرابی که ریشه آن از عالم روح<sup>۱</sup> رودخانه

استیکس<sup>۲</sup> از جهان زیرین آب بخورد

و اندوه شبانه را با اکسیر خود به

۱. Erebus : درافسانه های یونان، جهان ظلمانی که روح از آن گذشته، به عالم ارواح بر می گردد.

۲. Styx. رودخانه جهان آسفل در اسطوره‌های یونان

Wine of wine,  
Blood of the world,  
Form of forms, and mould of statures,  
That I intoxicated,  
And by the draught assimilated,  
May float at pleasure through all natures;  
The bird-language rightly spell,  
And that which roses say so well.

شادی و نشاط تبدیل کند  
... شرابی ناب می خواهم  
که برگ ها و پیچک های تاک آن  
در تپه های نقره قام جنت چرخیده باشد  
و از شبنم های ابدی نوشیده باشد  
عصاره تمام شراب ها را می خواهم  
خون جهان را

Wine that is shed  
Like the torrents of the sun  
Up the horizon walls,  
Or like the Atlantic streams, which run  
When the South Sea calls...

قالب تمام رستنی ها، صورت صورت ها را  
که خرم از آن ها هستم  
(از آن شراب) که جذب یک قطره اش  
شادمانه در روح طبیعت جاری شود  
نعمه خوش پرندگان را معنا کند

Pour, Bacchus! the remembering wine;  
Retrieve the loss of me and mine!  
Vine for vine be antidote,  
And the grape requite the lote!...  
(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۱۲۵-۷)

همان نغمه ای که  
گل سرخ به رازش پی برده است  
شرابی که جاری است همانند جویبارهای خورشید  
بر سر دیوارهای افق  
مانند جریان های اقیانوس اطلس  
که جاری می شوند  
در آن هنگام که دریای جنوب  
آن ها را به سوی خود می خوانند...

ای خدای شراب، از آن شراب بیبارینخش در جامم بریز  
که مرا به خود باز گرداند  
شرابی که خود درمان مستی شراب باشد  
شرابی که انگورش به کمال خود رسیده باشد...

تقدیرگرایی: یکی از مفاهیم مشترک در آثار امرسون و حافظ، مفهوم تقدیر است. امرسون در مقاله «تقدیر» (Fate)، (ج ۷) درک عرفانی خود را از مفهوم تقدیر بیان کرده است. در آن زمان، بسیاری از خوانندگان آمریکایی اش از چرخش فکری وی بسیار تعجب کردند، چرا که او در تمام رسالات

و سخنرانی‌هایش از قدرت آزادی انسان در ساختن سرنوشت خویش سخن گفته بود، در حالی که این مقاله از نظر آنان در تقابل با تمام شعارهای قبلی او قرار می‌گرفت. وی از جبر، تقدیر و قسمت به عنوان نیروهایی که نمی‌توان در مقابل آن ایستادگی کرد، «نیروی مهارناپذیر» یاد می‌کرد؛ مهم‌تر این که بر اساس اصول هماهنگ جاری در جهان، وجود آن را الزامی می‌شمرد. جبر تقدیر و پذیرش آن مفهومی است که امرسون از طریق اشعار حافظ با آن آشنا شده است. چنان که در مقاله «تقدیر»، در توضیح مطلب خود دو جا از شعرهای حافظ شاهد و مثال می‌آورد. امرسون تقدیر را این طور توضیح می‌دهد:

آن چه اتفاق می‌افتد، خیر تو در آن است و مناسب حال توست. آن چه ما انجام می‌دهیم حاصل روح و جسم خودمان است. در گذار زندگی، آن چه ما در می‌یابیم این است که روح تقدیر، روح خود ماست. چنان که حافظ سروده است:  
افسوس! تا کنون ندانسته بودم / راهنمای من و بخت راهنما یکی بوده است. (Emerson, 1903-4, VI: 40)  
ساقیا می‌ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند

همچنین بخش دیگری از این مقاله، امرسون بر فلسفه جبر و «ضرورت» (necessity) تأکید کرده و ضرورت، الزام و احتیاج را جزء جنبه‌های سازنده تاریخ بشر اعلام کرد که چنین دیدگاه‌هایی مخاطبان غربی او را بسیار سرگردان و متعجب می‌کرد. در جواب به این نگاه‌های متعجبانه هموطنانش، او نیز همچون حافظ جوابی حکیمانه دارد:

درک محدودیت‌های انسانی مانند سنجش و ارزیابی رشد یک انسان است. ما با آنچه که مقدر شده مبارزه می‌کنیم، مانند مبارزه کودکی که با دیوارهای خانه پدری اش می‌جنگد، ولی هنگامی که این کودک بزرگ می‌شود و در جایگاه پدر قرار می‌گیرد، آن دیوار را خراب می‌کند و دیوار جدید و بزرگ‌تری می‌سازد. درک جبر تقدیر نیازمند زمانی برای رشد است، یک انسان رشد یافته به تدریج می‌آموزد، چگونه بر این ازدها سوار شود، آن را مهار کند و از قدرت بازدارنده آن به نفع خودش استفاده کند. (Emerson, 1903-4, VI: 30)

پایه‌های استدلال امرسون برای متقاعد کردن خواننده و شباهت آن با خطوط فکری حافظ در

این ابیات قابل توجه است:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی	تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق	هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

(حافظ، همان: ۱۵۶۹)

### صوخیال فارسی در آثار امرسن

رد پای صوخیال حافظ را در بسیاری از اشعار امرسن می‌توان دنبال کرد. تصویرهای مسجد، کاروان، مجنون، لیلی، شتر، نسیم شرقی، باد شرقی، تپه‌های شرقی، اصفهان و مکه، در شعر وی به چشم می‌خورد. بیشتر تصویرهای ایرانی و شرقی برای امرسن ارزش نمادین دارند. مثلاً «لیلی» در نظر وی یک نماد بالنده است: در مقاله «آداب» (manners) درباره لیلی در شعر حافظ و فردوسی سخن می‌گوید: «لیلی یک نیروی مادی است که مرا با زندگی لایتناهی اش شگفت زده کرده است، روز به روز بیشتر می‌درخشد و هر لحظه لذت و جذائیت پیرامونش را بیشتر می‌کند». امرسن این زن را نماد جزو از کل می‌داند (Emerson, 1903-4, III: 151-152).

بسامد بالای اصطلاحات باده‌نوشی و تصویرها و رمزهای مربوط به آن در شعر امرسن خود گواه تأثیر سخن حافظ این شاعر آمریکایی است. برای مثال در اشعار حافظ تلمیحات و اشارات به پادشاهان اسطوره‌ای ایران بسیار تکرار شده، پادشاهانی مانند جمشید، کیکاووس، قباد و نوشیروان، می‌بهشتی، می و خورشید. این مضمون که روزگاری اینان بالاترین قدرت زمان خود در ملک و ملکداری بوده اند، اما اینک از آن‌ها اثری باقی نیست، در حالی که سرزمین آنان باقی مانده است و این که رودخانه زمان همچنان جاری است گویی که آنان هرگز نبوده اند. چنین تصاویری از جهان را در بخشی از *ساقی نامه* که امرسن آن را ترجمه کرده است به طور قطع دیده و مسلماً مدت‌ها درباره آن اندیشیده است.

در شعر «سرود زمین» (Earth-song) که گاهی به طور مستقل و گاهی به صورت الحاقی همراه با شعر دیگری در آثار امرسن دیده می‌شود، زمین لب به سخن می‌گشاید این گونه:

*Earth-song*

'Mine and yours;

آواز زمین

مال من و تو

Mine, not yours.	مال من، نه مال تو
Earth endures;	و زمین همچنان تحمل می‌کند
Stars abide—	و ستاره‌ها همچنان پایدار ایستاده‌اند
Shine down in the old sea;	و در دریای کهن می‌درخشند
Old are the shores;	سواحل دریا دیرینه‌اند
But where are old men?...	اما کجا رفتند گذشتگان؟ ...
'Here is the land,	اینجا زمینی است که درخت‌هایی بر آن رویده‌اند
Shaggy with wood,	با دره‌های قدیمی
With its old valley,	کوه‌ها و رودها
Mound and flood.	ولی کجا رفته‌اند مالکان؟
But the heritors?—	مانند کف روی آب محو شده‌اند
Fled like the flood's foam.	نه از قوانین آنها اثری است
The lawyer, and the laws,	نه از قانون گذاران،
And the kingdom,	پادشاهی آنان نیست و نابود شده است
Clean swept here from.	آن‌ها مرا از آن خود می‌دانستند
'They called me theirs,	آنان که مرا در جنگ خود داشتند
Who so controlled me;	با این همه، همان‌ها که فکر می‌کردند می‌مانند
Yet every one	همگی رفته‌اند،
Wished to stay, and is gone,	چگونه می‌توان گفت من از آن آنها هستم
How am I theirs,	آنان از آن من هستند.
If they cannot hold me,	
But I hold them?'	
(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۳۶-۳۷)	

در اینجا سرود زمین تمام می‌شود، چهار خط پایان شعر، در واقع حرف‌های شاعر است که آواز زمین کهن را شنیده و از آن درس عبرت آموخته است، شعر چنین ادامه می‌یابد:

... When I heard the Earth-song	... وقتی سرود زمین را شنیدم
I was no longer brave;	دلاوری و شهامتم رخت بر بسته بود
My avarice cooled	حرص مال اندوزی سرد شده بود
Like lust in the chill of the grave.	همچنین هوسبازیم
	چنان که گویی سردی گور آن همه را از بین برده بود.

(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۳۶-۳۷)

علاوه بر لحن عبرت آموز شاعر که شبیه اشعار حافظ و سعدی است و علاوه بر تصویرهای مالکان و صاحبان قدرت، تشبیه‌هایی مانند کف روی آب، حباب تو خالی مال و جاه و سردی گور تشبیهاتی حافظانه‌اند. چنان که در ساقی نامه می‌بینیم: چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج / که یک جو نیرزد سرای سپنج... و یا در این بیت از حافظ در ساقی نامه: نه تنها شد ایوان و قصرش به باد/ که کس دخمه نیزش ندارد به یاد... حافظ نیز قدرت و مکنت و جاه و مال را ناپایدار می‌داند.

ایمرسن شعر ردورا (Rhodora) یا «گل سرخ» (۱۸۳۴)، (در ج ۹ صص ۳۷-۳۸) را با وصف زیبایی‌های طبیعت آغاز می‌کند که تمام خصوصیات یک شعر رمانتیک قرن نوزدهمی را داراست. موضوع شعر این است که شاعر برای گردش به طبیعت رفته و در نقطه‌ای متروک و دور از چشم اغیار، گلی زیبا را می‌بیند که تازه شکفته است، حیران می‌ماند که حکمت حضور و شکفتن گلی به این زیبایی در این نقطه دور افتاده که کسی آن را نمی‌بیند چیست؟ سپس غرق حیرت به دریافتی عارفانه می‌رسد و نتیجه می‌گیرد: «ای گل زیبا آن نیرویی که تو را در این نقطه دور آفریده، مطمئناً چشمی برای دیدن تو را نیز رقم زده است». شعر ردورا در واقع از طرح کلی هستی حکایت می‌کند که توسط نیرویی لایزال طراحی شده، و هیچ چیز در آن بی دلیل نیست؛ همانند این بیت از حافظ:

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست      به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن  
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۲۸۶)

تا غنچه خندان، دولت به که خواهد داد      ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌روی؟  
(همان: ۱۴۰۵)

و یا در شعر «دفاعیه»، «Apology» که در سال ۱۸۴۶ سروده شده است شاعر به جنگل رفته و در مرغزار قدم می‌زند. در همان حال، دیگران را که در حال کار و تلاشند در نظر می‌آورد و از آنان عذر خواهی می‌کند و در دفاع از کار خودش که گردش در طبیعت است می‌گوید مرا سرزنش نکنید من به جنگل آمده‌ام تا پیغام خدای جنگل را به مردمان برسانم، تا بدانند همه، که معمای

هستی را در گل می توان دید و ناگفته های جهان را در آواز مرغان می توان شنید. وصف حال گوینده شعر «دفاعیه» از امرسون در این ابیات حافظ به چشم می خورد:

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریدن  
 گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گه سر عشق بازی از بلبلان شنیدن  
 (حافظ، ۱۳۸۶: ۱۲۸۳)

در غزل های حافظ، نام شهر شیراز، آب رکن آباد و مسلماً مکرر آمده است، به نظر حافظ بهتر از آنجا روی زمین جایی پیدا نمی شود. امرسون نیز در شعر «دورودخانه»، رود ماسکتاکویت و دشت کانکرد را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید:

### **TWO RIVERS**

Thy summer voice, Musketaquit,  
 Repeats the music of the rain;  
 But sweeter rivers pulsing flit  
 Through thee, as thou through Concord  
 Plain.  
 Thou in thy narrow banks art pent:  
 The stream I love unbounded goes  
 Through flood and sea and firmament;  
 Through light, through life, it forward  
 flows...

(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۲۴۸)

### دو رودخانه

صدای تابستانی ات، ای ماسکتاکویت  
 تکرار ترنم باران است،  
 و زیباتر از آن، جویباران سبک بار تو آند که  
 از میان تو به دل دشت کانکرد جاری می شوند.  
 تو در کرانه های باریکت محبوس شده ای  
 و رود رها شده مورد علاقه من از دل تو  
 و از میان گرداب و دریا و چرخ کیود  
 از میان نور و زندگی پیش می رود...

شعر با این نتیجه گیری پایان می پذیرد: «آن که آواز این رود را بشنود، اندوه از دل فرو شوید» و «آن که از این آب می نوشد تا ابد تشنه نخواهد شد». تصویر رود و نقش آن در زدودن اندوه انسان از تصاویری است که در دیوان حافظ بسیار تکرار شده است؛ مثل:

با می به کنار جوی می باید بود و از غصّه کناره جوی می باید بود

(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۰۲)

میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش بر لب جوی طرب جوی و به کف ساغرگیر

(حافظ، ۱۳۸۶: ۸۷۶)

خارج از فضای شعر، ماسکتاکویت رودخانه‌ای است که در حومه دشت کانکرد جاری است. اِمِرسُن با برداشتی نمادین، جریان آب این رودخانه را جایگزین روح جاری زندگی کرده است، روحی که زمان و مکان نمی‌شناسد و زندگی بخش است. حافظ نیز، هنگام تحسین شهر شیراز، چنین احساسی را نسبت به آب رکن آباد و زمین دشت مانند حومه آن به نام مصلاً این گونه بیان کرده است:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می بخشد زلالش  
میان جعفر آباد و مصلاً عبیر آمیز می آید شمالش  
(همان: ۹۴۹)

علاوه بر چارچوب فکری و صور خیال، اِمِرسُن از مضامین غزلیات حافظ نیز الهام گرفته است. مضامینی مثل «ناپایداری جهان» در شعر «هاماتریا» (Hamatreya) و مثل غنیمت شمردن فرصت در شعر «ایام» (Days)، و مثل «ارزش متعالی زیبایی» در شعری به نام «غزلی برای زیبایی» (Ode to Beauty) و بسیاری از مضامین دیگر در میان اشعار اِمِرسُن به چشم می‌خورد. همچنین مثال دیگری که دقیقاً «مقام رضا» در بینش عارفانه حافظ حافظ را تداعی می‌کند در یکی از مشهورترین مقالات اِمِرسُن به نام «اتکا به خود» (Self-Reliance) این گونه منعکس شده است:

"Accept the place, the divine Providence has found for you. Great men did so ."



«جایگاهی را که مشیت الهی برای تو قرار داده است، بپذیر. مردان بزرگ این گونه عمل کرده‌اند» (Emerson ۱۹۰۳-۴: II, ۴۷). همان‌گونه که حافظ توصیه می‌کند «رضا به داده بده وز جیبین گره بگشا» (حافظ، همان: ۱۸۰).

در پایان باید افزود، گرچه امرسون تحت تأثیر بینش‌های فلسفی و عرفانی متعددی قرار گرفته بود و تأثیر ردّ پاهای مختلفی بر زمینه‌های فکری و هنری اش قابل شناسایی است، اما بررسی دقیق‌تر اشعار و مقالاتش نشان می‌دهد ردّ پای حافظ یکی از عمیق‌ترین و جهت‌دارترین اثرها را در فضای ذهن و روح این شاعر عارف آمریکایی از خود بر جای گذاشته است. به نظر می‌رسد شاعر آمریکایی مانند حافظ «بنده طلعت آن است که آنی دارد» و حافظ در نظر وی «آنی» داشته که دیگران نداشته‌اند، شعرش نشان می‌دهد که این توصیه حافظ را:

از بتان «آن» طلب ار حسن شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود  
(حافظ، ۱۳۸۶: ۶۹۸)

خوب دریافته است چون در شعر «سرنوشت» (Destiny) این گونه از «آن» سخن می‌گوید:

THAT you are fair or wise is vain,	خواه زیبا باشی، خواه خردمند
Or strong, or rich, or generous;	توانمند و توانمند باشی یا گشاده‌دست
You must add the untaught strain	این‌ها همه بیپوده است
That sheds beauty on the rose.	باید آن را به آهنگ نیاموخته بیفزایی
There's a melody born of melody,	آن چیزی که زیبایی را به گل رز می‌دهد
Which melts the world into a sea.	نغمه‌ای هست که از دل نغمه جهان برآمده
Toil could never compass it;	و جهان را در دریا ذوب کرده
Art its height could never hit;	با زحمت بدان دست نمی‌یابی
It came never out of wit;...	هنر را به بلندای آن راه نیست
	و از هوش و خرد حاصل نمی‌شود...

(Emerson, ۱۹۰۳-۴: IX, ۳۱-۳۲)

«آن» در نظر حافظ، «لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد» و «بهرتر از حسن است» و امرسن هم‌صدا با حافظ می‌گوید که «آن» با تلاش و زحمت و فکر به دست نمی‌آید، از هوش و خرد حاصل نمی‌شود، این «آن» راز همه چیز است.

### نتیجه‌گیری

امرسن پس از سفرهای فراوان و مطالعات گسترده در آثار اندیشمندان شرق و غرب و تحت تاثیر شیفتگی گوته نسبت به حافظ با غزل‌های حافظ شیرازی آشنا شد. علاقه‌مندی امرسن به حافظ و نگرش فیلسوفانه وی نسبت به زندگی تا آن جا پیش رفت که دست به کار ترجمه ساقی نامه حافظ شد. در میان اندیشمندان جهان، امرسن خود را با حافظ آن چنان هم‌دل و همسو یافت که بعدها با الهام از دیوان حافظ، اشعاری با رنگ و بوی شرقی سرود. استفاده از نقل قول‌های مستقیم از اشعار حافظ به عنوان شاهد و مثال در مقالات امرسن، نشان می‌دهد وی حافظ را نه تنها در مقام یک شاعر توانای فارسی، بلکه در جایگاه یک اندیشمند جهانی تحسین می‌کند. از رهگذر بررسی تطبیقی دیوان حافظ و مجموعه آثار امرسن و با در نظر گرفتن دشواری انتقال مفاهیم زبانی و لطایف هنری شعر حافظ و با توجه به تفاوت‌های فرهنگی دو شاعر، می‌توان نتیجه گرفت که امرسن با آنکه فارسی نمی‌دانسته و از رهگذر ترجمه‌های آلمانی با حافظ آشنا شده است، اما به ژرفای شعر حافظ دست یافته است. همانندی‌های کلام و ذهنیت وی با حافظ در قلمرو محتوا و صور خیال این هم‌دلی و همسویی را به وضوح نشان می‌دهد. تأثیرپذیری امرسن از حافظ از یک احساس ساده شاعرانه فراتر رفته و با خلاقیت هنری در هم آمیخته، به گونه‌ای که گفتمان شاعرانه‌ای مشابه گفتمان حافظ، در ادبیات آمریکا از خود به جای گذاشته است.

### یادداشت‌ها

۱- Transcendentalism

۲- Ralph Waldo Emerson, (۱۸۸۲- ۱۸۰۳)

- ۳- Yohannan, John D. (۱۹۷۷). *Persian Poetry In England And America*
- ۴- Ekhtiar, Mansur. (۱۹۷۹). *Emerson & Persia: Emerson's developing interest in Persian mysticism.*
- ۵- کلیسای یونیتارین (Unitarian) یکی از فرقه‌های مسیحیت است که پیروان آن معتقدند انجیل از طرف خدا برای هدایت بشر فرستاده شده است، اما اعتقاد به تثلیث را رد می‌کنند و مسیح را به جای آن که پسر خدا بدانند، مانند بقیه انسان‌ها دارای خصوصیات انسانی می‌دانند. آنها معتقدند مسیح نیز مانند دیگر پیامبران انسان بزرگ و برجسته‌ای است. (Nina Baym & et al. ۱۹۸۹: ۸۹۹)
- ۶- Michel de Montaigne, (۱۵۳۳ – ۱۵۹۲)
- ۷- شهر کانکرد در ایالت نیوانگلند پایگاه طرفداران تعالی‌گرایی بود. علاوه بر نام این ایالت، نام «انجمن کانکرد» (Concord Club)، و «گروه بروکفارم» (Brookfarm Community) نیز در اشاره به طرفداران این مکتب به کار می‌رود. از مشهورترین چهره‌های هنرمند طرفدار تعالی‌گرایی می‌توان از هنری دیوید ثارو (H. D. Thoreau)، برونسون الکات (B. Alcott)، مارگارت فولر (M. Fuller)، تئودر پارکر (T. Parker) نام برد (۵۰۹: ۱۹۸۶، Holman). امرسون، در سال ۱۸۳۶، اولین مقاله خود را با عنوان طبیعت (Nature) بدون اعلام نام نویسنده منتشر کرد. در همین سال به همراه تنی چند از دوستان روشنفکرش انجمن تعالی‌گرایان را تأسیس کرد که در واقع مرکز فعالیت‌های ادبی، اجتماعی و فلسفی این گروه بود. این فعالیت‌ها بعدها منجر به انتشار مجله‌ای تخصصی با نام دایل (Dial) شد و کم‌کم طرفداران زیادی را به سوی خود جلب کرد. در سال ۱۸۳۸، امرسون برای ارائه سخنرانی به دانشگاه هاروارد دعوت شد. در این سخنرانی در خطابه اش اعلام کرد «حضرت عیسی انسان بزرگی بود ولی خود خدا نبود.» (۲۱۲: ۲۰۰۱، Dimock, ۱۸۳۸), (Divinity School Address).
- سخنان وی خشم اهالی شهر را برانگیخت و حتی او را به کفرگویی متهم کردند. وی به مدت سه سال از ایراد سخنرانی در دانشگاه هاروارد محروم شد. (Byam & etal, ۱۹۸۹: ۹۴۴).
- ۸- *Westostlicher Divan or the West-Eastern Divan* (۱۸۱۵-۱۸۱۹).
- ۹- Jones, Sir William. (۱۸۰۷). *A Persian song of Hafiz*. London. ۱۸۰۷.
- ۱۰- Joseph Freiherr von Hammer Purgstall's (۱۷۷۱-۱۸۵۶)
- ۱۱- Hammer Purgstall, Joseph von. *Duftkörner, aus Persischen Dichtern Gesammelt*. Stuttgart: Brodhag, ۱۸۳۶.

Hammer, Joseph von. Der Diwan. Aus dem Persischen zum ersten Mal ganz übersetzt von Joseph von Hammer. Nachdruck der Ausgabe Stuttgart, Tübingen, Cotta

۱۲- Persian poetry. [Vol. ۸] P. ۲۳۸

۱۳- "From the Persian of Hafiz I" in Emerson, ۱۹۰۳-۴: VII, ۲۳۸.



## کتابنامه

- جهان پور، فرهنگ. (۱۳۵۸). «تأثیر ادبیات شرقی در ادبیات اروپایی و آمریکایی». هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. به کوشش محمد روشن. فرهنگستان ادب و هنر، تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). «حافظ و امرسن». در *ایران نامه*. ش ۱۴. ص ۵۵۹
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۷۱). *دیوان*. به تصحیح غنی - قزوینی. تهران: انتشارات ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ* (برگرفته از ۵۰ نسخه خطی قرن نهم). تنظیم سلیم نیساری. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شفا، شجاع الدین. (۱۳۳۱). *منتخبی از شاهکارهای شعر جهان*. تهران: انتشارات امیرکبیر. (ج ۱).
- قادری، بهزاد. (۱۳۷۸). «تأثیر ادبیات فارسی بر نهضت تعالی‌گرایی آمریکا». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان*. زمستان ۱۳۷۸، بهار ۱۳۷۹.
- گوته، یوهان ولفگانگ. (۱۳۴۳). *دیوان شرقی*. ترجمه شجاع الدین شفا. تهران: نشریه کتابخانه ابن سینا.
- یوحنا. جان. دی. (۱۳۸۵). *گستره شعر پارسی در ادبیات انگلستان و آمریکا*. ترجمه احمد تمیم داری، تهران: انتشارات روزنه.
- Al-Ghazzali, Mohammed. (۱۸۷۳). *The Alchemy of Happiness*. Trans. by Henry A. Homes (Albany, N.Y.: Munsell,
- Almansour, Ahmed Nidal . (۲۰۰۵). "The Middle East in Antebellum America: The Case of R. W. Emerson, N. Hawthorn, and E. A. Poe". Dissertation for Ph.D. in the Ohio State University.
- Christy, Arthur E. (۱۹۶۳). *The Orient in American Transcendentalism*. New York: Octagon Books. (esp. Appendix on books and marginalia)
- Dimock, WC. (۲۰۰۱). *American Literary History*. Oxford: Oxford University Press.
- Ekhtiar, Mansur. (۱۹۷۹). *Emerson & Persia: Emerson's developing interest in Persian mysticism*. Tehran University Press.

Emerson, Ralph Waldo. (۱۸۳۷). "The American scholar". A Lecture in Cambridge, August ۳۱, ۱۸۳۷.

Emerson, Ralph Waldo. (۱۹۰۳-۱۹۰۴). *The complete works. Boston*; New York: Houghton, Mifflin. ۱۲ Vols.:

-Vol. I: *Nature addresses and lectures*;

-Vol. II: *Essays. 1st series*;

-Vol. III: *Essays. 2nd series*;

-Vol. IV: *Representative men*;

-Vol. V: *English traits*;

-Vol. VI: *The conduct of life*;

-Vol. VII: *Society and solitude*

-Vol. VIII: *Letters and social aims*;

-Vol. IX: *Poems*;

-Vol. X: *Lectures and biographical sketches*;

-Vol. XI: *Miscellanies*;

-Vol. XII: *Natural history of intellect, and other papers.*

Foerster, Norman. (۱۹۷۱). *Introduction to American Poetry and Prose*. Boston: Houghton Mifflin Company.

Holman, Hugh. C. and William Harmon. (۱۹۸۶). *A Handbook to English Literature*. London: Macmillan Publishers.

Kalatehseifary, Masoomah. (۲۰۰۹). "Joseph v. Hammer Purgstall's German Translation of Hafez's *Divan* and Goethe's *West-östlicher Divan*". A thesis presented to the University of Waterloo for Master of Arts in German. Waterloo, Ontario, Canada.

Maulsby, David Lee. (۱۹۱۱). *Emerson: His Contribution to Literature*. Bibliobazar. Tuft college press

Meserole, Harrison T. and et al. (۱۹۶۱). *American Literature*. Massachusetts: Raytheon Education Company.

Nina Baym, et al. Ed. (۱۹۸۹). *The Norton Anthology of American Literature*. Third Edition, Volume ۲. New York: W.W. Norton.

Porte, Joel. Ed. (۱۹۸۳). *Emerson's Essays and Lectures*. New York: Library of America, ۱۹۸۳.

Saadi. *Gulistan*. (Rose-garden, ۱۸۶۵). Trans. By Francis Gladwin, with a preface by James Ross. Boston: Ticknor and Fields.

Yohannan, John D. (۱۹۷۷). *Persian Poetry In England And America: A Two Hundred Year History*. New York: Caravan Books.

دوره کامل دوازده جلدی آثار امرسن با رده‌بندی موضوعی و نمایه‌های تفصیلی، براساس صفحات چاپ نیویورک (۱۹۰۳-۱۹۰۴) در سامانه اینترنتی ذیل در دسترس است.

Emerson, Ralph Waldo. (۲۰۰۶). *The Complete Works of Ralph Waldo Emerson*.

Edward Waldo Emerson. <http://quod.lib.umich.edu/e/emerson/>. Last updated on March ۲۸, ۲۰۰۶. A digital edition of the Complete Works of Ralph Waldo Emerson, Centenary Edition, edited and with notes by Edward Waldo Emerson. Funding for this project was supplied by a generous Friend of the Library.

در این وبسایت‌ها نیز مجموعه کامل آثار امرسن قابل دسترسی است.

#### Sites Visited

<http://www.davemckay.co.uk/philosophy/emerson/emerson>.

<http://www.rwe.org>

<http://www.hafizofshirazinfluence.html>

<http://www.emersoncentral.com/texts.html>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی